

منشاء قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه

- ۲ -

در شماره گذشته دنباله سخن در خصوص شاهنامه بدانجا رسید که فهرست مختصری از کتب ایرانی قدیم که در قرون اولی اسلام در دست بوده و ترجمه عربی آنها معروف بود درج کردیم که بطور غیر مستقیم تعلقی بااساس داستان ملی داشته و یا اصلاً راجع بوجود کتب پهلوی بود. اینک داخل شرح آن کتبی می‌شویم که مستقیماً راجع بداستان ملی بوده‌اند:

شاهنامه‌های پهلوی و عربی و فارسی

خدای نامه - سیرملوک الفرس - شاهنامه

خدای نامه

غیر از کتبی که ذکرش گذشت یک کتاب مهم دیگری هم در اواخر دوره ساسانیان تألیف شده که هم توان گفت مهمترین کتب باقیه از آن دوره بوده و هم برای موضوع ما مناسبت مستقیم دارد و آن کتاب تاریخ پادشاهان ایران است که بدلائل زیادی^(۱) وجود آن برای ما ثابت شده و اسمش نیز بدست آمده. مقصود کتاب «خدای نامه» پهلوی است (خدای نامه) که بهمان معنی شاهنامه بوده^(۲) و ما از مقدمه باستانشناسی^(۳)

(۱) اولاً آنکه تقریباً آنچه از تاریخ ایران از مأخذ بومی (در زبان عربی و فارسی) در دست مانده در همه مأخذ مستقله قدیمه که نقل از همدیگر نکرده‌اند متشابه و نظیر قوی متحد المنشاء هستند ولابد از یک مأخذ مشترک کتبی قدیمی برداشته‌اند ثانیاً اسمی که از خداینامه و ترجمه آن در کتب عربی مانند الفهرست و کتاب حمره بن الحسن اصفهانی (موسوم بتاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء که در سنه ۳۵۹ تألیف شده) و کتب مسعودی مانده و از ترجمه‌های متعدد آن سخن رفته و ثالثاً ذکر آن که از کتاب شاهنامه قدیم عهد ساسانیان در مقدمه شاهنامه فردوسی آمده دلایل وجود این کتاب بزرگ است که اساسی مشترک شاهنامه و سیر الملوک‌های عربی بوده. فردوسی نیز در شاهنامه گوید: یکی نامه بد از گوی باستان فراوان بد و اندرون

داستان «پراکنده در دست هر موبدی از و بهره برده هر بخردی.» (۲) خدای نامه ظاهراً یعنی نامه خداوندان یعنی پادشاهان بوده که ترجمه عربی آن تاریخ ملوک الفرس یا سیر ملوک الفرس شد و بعدها باغلب تألیفات که از روی آن کتاب یا ترجمه عربی آن در عربی بعمل آمد سیر الملوک اسم داده شد و ظاهراً از قرن سوم هجری بااینطرف بتألیفات که در فارسی عهد اسلامی در آن زمینه شد شاهنامه اسم دادند. یک احتمال دیگری هم در مسئله هست و آن این است که شاید خدای نامه اصلاً عنوان قسمت اول کتاب یعنی تاریخ پیشدادیان بوده و بعدها بمساجحه بطور عام استعمال شده چه مسعودی در مروج الذهب دو بار ذکر کرده که طیفه اول ملوک ایران را خداهان مینامیدند. نمایی نیز در کتاب غرر ملوک الفرس (صفحه ۲۳۹) بیکسرو نسبت میدهد که گفت که عادت در قدیم بر آن جاری شده بود که پادشاهان پیشینیان ما را خدایان (ارباب) بنامند. ولی اینکه حمره اصفهانی گوید که اولاد ماهویه قاتل یزدگرد آخری را در مرو هنوز خداه گشایان مینامند دلیل بر آنست که این استعمال تا آخر ساسانیان باقی بود.

(۳) امیرزاده باستان که در سنه ۸۳۸ وفات کرد نواده امیر تیمور لنگ معروف بگورکان است. مشار الیه تصحیح شاهنامه همت گاشته و مقدمه متداولی که در دیباچه اغلب شاهنامه‌ها درج است بحکم او نوشته شده.

نه صفت و حمرت زاید، مویهای محاسن و سر ما نه جمد بافراط زنگیانه و نه فرخال ترکانه. اما کوهان آنست که زمین ما با دیگر زمینها منافع و حسب [میشست] بیشتر دارد. اما شکم برای آن است که هر چه درین سه زمین باشد بزمین ما آورند و تنم ما را باشد از اطمه و ادویه و اشربه و اغذیه و عطرما همچنانکه طعام و شراب بشکم شود و علمهای جله روی زمین بما روزی گردانید.»

چنانکه سابق مذکور گردید مسعودی در «کتاب التنبیه و الاشراف»، یک فقره از کاغذ تنسرا بمجنفشاه (گشسپ شاه) که وی ماجشسش (ماه گشسپ) مینویسد نقل نموده و برای تسهیل مقایسه در ذیل دو فقره مذکور را برمی چنانکه در کتاب مذکور است و بفارسی چنانکه ابن اسفندیار آنرا ترجمه نموده بنظر خوانندگان میرسانیم:

... و ذکر ذلک ایضا تنسر (تنسر) موبدی اردشیر الداهمی الیه و البشیر بظهوره فی آخر رسالته الی ماجشسش صاحب جبال دباوند والزی و طبرستان والذلم و جیلان فقال: «و لولا انا قد علمنا ان بلیته نازله علی رأس الالف سنة لقلنا ان ملک الملوک قد احکم الامر لالبد ولکننا قد علمنا ان الالباب علی رأس الالف سنة و ان سبب ذلک ترک امر الملوک و اغلاق ما اطلق و اطلاق ما اغلق و ذلک للفناء الذی لالبد منه و لکننا و ان کتا اهل فناء فان علمنا ان نعمل للقاء و نختال له الی امد الفناء فکن من اهل ذلک ولائمن الفناء علی تنسک و قومک فان الفناء مکف بقوته عن ان یان وانت محتاج الی ان تنسک بما یزینک فی دار الفناء و یضعک فی دار البقاء و نسال الله ان یجعلک من ذلک بارفع منزله و اعلى درجه (۱)»

«و اگر نه آنکه میدانم بعد از هزار سال بسبب ترک وصیت او تشویش و آشوبی در جهان خواهد افتاد و هرچه او بست بگشایند و هرچه او گشاد بیندند گشتی که او غم عالم تا ابد خورده است و اگر چه ما از اهل نیستی و فنائیم لیکن در حکمت آنست که کارها برای بقایسازیم و حلیت برای ابد کنیم باید که تو از اهل این باشی [و مند مکن فزارا] تا زودتر خیر و سعادت خدمت دریایی که مباد شرعی بر تو و قوم تو بدید آید که حکما گفته‌اند ان الفناء مکنتی من ان یدان و انت محتاج الی ان یدین تنسک و قومک بما یزینک فی دار الفناء و یضعک فی دار البقاء (۲)»

مترجم فارسی نامه تنسر یعنی ابن اسفندیار در پایان نامه مذکور چنین مینویسد: «ترجمه سخن این المنفق تا اینجاست و السلام. اما در کتاب چنین خواندم که چون جنفشاه طبرستان نامه تنسر بجواند بخدمت اردشیر بن بابک شد و تحت و تاج تسلیم کرد. اردشیر در تقرب و ترحیب او مبالغه فرمود و جد مدق که عزیزت دروم مصمم کرد او را باز گردانیده طبرستان و سایر بلاد فرشادگر بدو ارزانی داشت و ملوک طبرستان تا عهد کسری فیروز در خاندان او بماند.»

این بود شمه مختصری در باب «نامه تنسر» و مقصود نگارنده این سطور در اینجا فقط معرفی و عرضه داشتن این سند تاریخی بسیار سودمند بود بیدگاهه ارباب معرفت نه تحقیق و تدقیق در باب آن و کسانی که طالب معلومات بیشتر و مفصل تر و عمیق در آن خصوص باشند باید رجوع نمایند بمقاله عالمانه‌ای که دارنستینر مستشرق مشهور فرانسوی در آن باب باضمام متن فارسی نامه مذکور در مجله فرانسوی موسوم به «روزنامه آسیایی»^(۳) نوشته و همچنین بفصلی که استاد کریستین دانمارکی که معروف خوانندگان «کاوه» هستند در آخر کتاب عالی خود موسوم به «سلطنت ساسانیان»^(۴) نوشته‌اند.

سید محمد علی جمال زاده.

(۱) کتاب التنبیه و الاشراف، صفحه ۹۹.

(۲) مجله «روزنامه آسیایی»، سلسله ۹، جلد ۳، صفحه ۲۴۶-۲۴۷.

(۳) Darmsteter: Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan (Journal) Asiatique Série 9, Tom 3, p. 185-250, 502-555.

(۴) Arthur Christeusen: L'Empire des Sassanides, p. 111-112.

شاهنامه فردوسی میدانیم که سلاطین ساسانی بجمع وتدوین اخبار و تواریخ گذشتگان از پادشاهان اهتنامی داشتند و از آنجمله خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) مخصوصاً باین کار توجهی داشت (۱). مندرجات مقدمه مزبور که در سنه ۸۲۹ تحریر شده اگر چه در خیلی مطالب آن محل اعتماد نیست اما در این فقره و کیفیت جمع اولین شاهنامه که ظاهراً از روی مآخذ قدیمی است بسیار قریب با اعتماد و تصدیق است. بموجب مندرجات این مقدمه ابتدا بحکم نوشیروان تاریخ پادشاهان ایران از همه ممالک ایران جمع آوری شده و پیوسته باطراف و اکناف جهان کس فرستادی تا در هر مملکت که حکایات ملوک آنجا تحقیق میکردند و نسخه آن بکتابخانه میسپردند و لی تاریخ کامل و جامع ایرانرا ابتدا (بقول مقدمه شاهنامه از روی همان کتب تاریخی متفرقه خزانه نوشیروان) در زمان یزدگرد سوم (۱۰-۳۱) یعنی در واقع میان سنه ۱۱ و ۱۰ هجری که مشار الیه سلطنت فعلی در تمام ایران داشت بحکم وی یک دهقانی (۲) عالم موسوم به دانشور از روی همان نسخه‌های قدیمی تألیف کرده و پرداخت که ظاهراً همان خدای نامه پهلوی (۳) بوده. این کتاب از کیومرث گرفته تا آخر سلطنت خسرو پرویز (۴) رشته تحریر کشیده بود و آن اساس بزرگ سیر الملوکهای عربی و شاهنامه‌های فارسی دوره اسلامی است. کتاب مزبور قطعاً از روی اسناد و مآخذ کتب تألیف شده زیرا که بدون همچو مآخذی ممکن نبود اینهمه تفصیلات مرتبه و معینه از افواه جمع آوری و ثبت شود. دلایل و قراین زیادی بوضاحت اسناد تألیف این کتاب مهم بهمد یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی موجود است (۵). در مقدمه قدیم شاهنامه (۶) (غیر بایسنقری) در ضمن اسامی مؤلفین تاریخ ایران اسم فرخان (یا فرخانی) موید زمان همین یزدگرد بن شهریار مذکور است و در بعضی نسخه‌های دیگر از آن مقدمه اسم رامین از

(۱) امیرزاده بایسنقر که در سنه ۸۳۸ وفات کرد نوانه امیر تیمور لنک معروف بگردکان است. مشار الیه بتصحیح شاهنامه همت گاشته و مقدمه متداولی که در دیباچه اغلب شاهنامه‌ها درج است بحکم او نوشته شده.

(۲) مقصود از دهقانها در عهد ساسانیان و بعد از آن تا دو سه قرن ملاکین و نجیبای ایران بوده که در واقع ستون محکم هیئت اجتماعی و نگهبان آداب و روایات ملی بودند.

(۳) اینکه در زمان ساسانیان در دفاتر رسمی دولتی جدول سلاطین گذشته و مدت سلطنت آنها بدون فرق گذاشتن میان دوره اساطیری و تاریخی حقیقی از کیومرث تا آن زمان ثبت بوده از مآخذ و مدارک مختلف ثابت شده و مخصوصاً آگاتاس مورخ یونانی قرن ششم میلادی صریحاً ذکر کرده که در زمان خسرو انوشیروان «دیفتر» های (یعنی دفترها) رسمی وقایع موجود بوده که بدقت و مواظبت تمام نگاه میداشتند ولی این فقره معلوم نیست که آیا داستانها و افسانه‌های راجع باشخاص سلاطین و پهلوانان هم کتباً محفوظ بوده یا در افواه دائر بوده است.

(۴) صحت این مطلب را نولیکه ثابت کرده باین دلیل که تواریخ و داستانها که از مآخذ مختلفه در دست است تا آخر سلطنت پرویز مطابق همدیگر میروند پس از آن اختلاف پیدا میشود و این فقره دلیل بر تغییر مآخذ است.

(۵) از جمله بردن اسم خسرو پرویز با احترام و طعن برپسرش شبرویه قرینه این مطلب است زیرا که یزدگرد از نسل خسرو پرویز بود ولی نه از شبرویه.

(۶) در نسخه برلین که خیلی منلوط است «فرخان موبد بن یزدگرد بن شهریار» نوشته شده.

درباریان آن پادشاه نیز ثبت شده. از مجراهای مختلف ما تا اندازه‌ای از مندرجات آن کتاب میزانی بدست داریم مثلاً در تطابق قسمتی از مندرجات کتب عربی در تاریخ ایران و شاهنامه فردوسی که بواسطه ترجمه فارسی (نه ترجمه عربی) بحدای نامه منتهی میشود بعضی قسمتهای آن کتاب اصلی پیداست. مندرجات این کتاب بسیار حماسی و وطن پرستانه و مقید بطرفداری از خاندان سلطنت و طعن بر غاصبین و یاعیان و همه جا رزمی و رجزی بوده و هم از نطقهای جلوس پادشاهان و خطابه‌های خیلی منشیانه و وصیای سیاسی (عهد) و بند و اندرز پادشاهان با عبارت پردازی و سخن سرانی (که از قدیم مرغوب ایرانیان بوده) پر بوده و مخصوصاً محاورات و خطابه‌های اخلاقی در آن خیلی زیاد بوده است.

اسم کتاب پهلوی تاریخ ایران یعنی «خواتای نامک» که بعدها خدای نامه شد بواسطه مؤلفین کتب عربی بر ما معلوم است (۱) و چنانکه گفتیم یعنی نامه خداوندان یعنی نامه خسروان بوده که بعدها بهمان معنی (برای احتراز از لفظ خدای) کلمه شاهنامه معمول شد. این کتاب را ابتدا عبد الله بن المنعم ظاهراً در نیمه اول قرن دهم بربری ترجمه کرد و نام آنرا بعربی «سیر ملوک الفرس» گذاشت و بهمین واسطه تاریخ ایران و داستان سلاطین اساطیری در میان مسلمانان معروف شده و در ادبیات عربی انتشار وسیع یافت و باقصی بلاد مغرب و مصر و حجاز رسید و قصص ایرانی چنان در میان اعراب متداول و رایج شد که شعرای عرب در اشعار خود از آنها سخن راندند (۲).

چنانکه گفتیم علاوه بر خدای نامه قطعاً کتب تاریخی دیگری در زبان پهلوی بوده و مخصوصاً راجع بتاریخ خود ساسانیان که ربطی بخدای نامه نداشته و مستقل بوده‌اند و دلیل این آن است که در کتب تاریخی عربی قدیم و همچنین در شاهنامه در خصوص تاریخ ایران خیلی روایات و مطالبی پیدا میشود که از روایات نائی از سیر الملوک ابن المقفع فرق زیاد دارد. علاوه بر این در تاریخ طبری مثلاً در خصوص اردشیر بابکان و سلاطین آخری ساسانی اخبار خیلی خوب و صحیح تاریخی آمده که قطعاً از خدای نامه نبوده و از مآخذ قدیم پهلوی بطور غیر مستقیم بدان کتاب گذشته و نیز بعضی قصه‌ها و رومانهای پهلوی بوده که قسمتی از مضمون آنها بعد از تألیف خدای نامه در تاریخ عمومی ایران داخل شده مانند کارنامه اردشیر بابکان که هنوز اصلش موجود است و مانند رومان تاریخی مبسوط و دراز بهرام چوبین که مضمون آنرا از کتب تاریخی عربی و ترجمه فارسی طبری و شاهنامه میشود بدست آید و آنرا جبلیه بن سالم بعربری ترجمه کرده و شاید بدین جهت اسم بهرام چوبین در ادبیات عرب معروف شد بود (۳). شاید کتاب قصه رستم و اسفندیار نیز مستقلاً موجود بوده که آنرا

(۱) حزه اصفهانی و الفهرست و مسعودی.

(۲) ابونواس در قصیده مشهور خود در هجو قبیله نزار و ابو تمام در مدح انوشین از ضحاک و فریدون اسم برده‌اند و هکذا.

(۳) یک شاعر عرب در حدود سنه ۲۱۰ در شع خود از چوبین اسم میبرد (الأغان).

وهادان (۱) و قصه لهراسب (۲) و داستانهای شهر براز (۳) و قصه زال و رودابه و بیژن و نیزه و شاد بهر و عین الحیوة (۴) و قصه شروین و خرین (۵) و قصه طلحند و کو و حکایت شطرنج و غیره.

ترجمه‌های عربی و تهنیه‌ها

پس از جنگ قادسیه و جولای که برای سلطنت بومی ساسانی شوم بود و شکست رستم سردار ایرانی از سعد بن وقاص در سنه ۱۴ شوکت داستانی ایرانی موقتاً شکست یافت ولی طولی نکشید که ایرانیان تمتدن در حوزه حکمرانی عربهای نیمه وحشی باز در امور عامه دست یافته و علم و آداب ایران در خراسان و سواد (عراق عرب) و تمدن یونان در شامات و مصر بزندگانی اعراب نفوذ و تراوش کردن گرفت. تاریخ سه قرن اول اسلام بر است از نهضت‌های ملی ایرانیان و انقلابات سیاسی و مذهبی در آنجا که برای استرداد سلطنت و استقلال از دست رفته خود از طرفی سپهبدان و مرزبانان و پادوسانان و اُستداران و اشراف ایران خروج‌ها ترتیب میدادند و از طرف دیگر اتباع زردشت و مانوی و مزدک باسامی مختلفه از جاودانی و خرم‌دینی و بابکی و اتباع سُنباد و مقنع و شلمغانی و بهافرید و چندین طریقه‌های دیگر بعضی بعنوان مذهب مستقل و برخی بعنوان یک طریقه اسلامی در کوشش بودند و خلفای عربی نژاد دمشق

مقدمه خودش شاهنامه فردوسی که طبع کرده فهرست و شرح کاملی از آنها داده و اصلی بودن آنها خیلی مشکوک است بلکه با احتمال قوی از این قصه‌های مذکور در متن چیزی در داستانهای قدیم بوده اند. و یکی از دلایل این قهره آنستکه ابو اسحق ابراهیم بن محمد الغضنفر التبریزی متوفی سنه ۶۲۹ در رساله‌ای که در باب کتاب فهرست ابو ریحان بیرون نوشته گوید که کتاب سفر الجبارة مانوی بابلی بر است از قصه‌های پهلوانان که سام و نریمان از آن جمله است و گویا مانوی این دو اسم را از کتاب افسانگ [آریستا] زردشت آذربایجانی برداشته.

(۱) حکایت آتش و هادان که در تاریخ طبری نیز بدان اشاره شده لابد قدیمی است و شرحی راجع باین پهلوان در شاهنامه ۲ کاهه درج شده.
(۲) قصه لهراسب از قصه‌های قدیم است و در نهایت الأرب منسوب بدینوری ذکر آن آمده که گوید کتاب لهراسب در زمان اشکانیان تألیف شده و کتاب باسم «کتاب کبهراسف پادشاه» در کتاب الفهرست بابو الحسن علی بن عبیده الریحانی (متوفی سنه ۲۱۹) از خواص مأمون عباسی نیز نسبت داده شده.
(۳) مسعودی در کتاب التنبیه و الأشراف ذکر کتابی از مؤلفات خود را میکند موسوم به «مقاتل فرسان المعجم» که در آن اخبار و قصص شهر براز پادشاه ساسانی و کیفیت قتل او را آورده بود.

(۴) در مجل التواریخ گوید اندر عهد بهمن بن گشتاسب قصه شاد بهر [شاه پُهر = شاپور] و عین الحیوة بودست.

(۵) این قصه منبئ ر حکایت مخلوط بافسانه شروین پسر یرینان رئیس بلوک دستا (دشتوم) در حدود قزوین است که از طرف پردکرد (که بنا بر افسانه‌ها پسر پردکرد اول بود) برای اجرای وصیت آرزکادیوس امپراطور روم (۳۹۵-۴۰۸) که پسر نا بالغ خود تئودزیوس دوم را (۴۰۸-۴۵۰) جانشین خود کرده بود به یز آنس فرستاده شده بود و چنانکه در شماره گذشته بدان اشاره شد بقول جزه (بتقل از کسروی) ۲۰ سال کار مملکت یونان را اداره کرد تا پادشاه صغیر سن رشد رسیده: دینوری گوید: «شروین را که سوار شجاع و پهلوانی بود نوشیروان پس از صلح با قیصر روم و قرار باج سالیانه که قیصر میبایستی هر ساله بپردازد مأمور گرفتن باج و رساندن بجزانه کرد. پس شروین در مملکت روم بیش قیصرمانده بهمرامی غلام خود خرین که داستان آن مشهور است.»

بیز جمله مذکور ترجمه کرده و همچنین کلیله و دمنه پهلوی و سند باد پهلوی و یادگار زیریران و مزدک نامه وجود داشته و شاید عده دیگری از کتب قصه ویا آداب پهلوی که ذکرش گذشت نیز در زمان تألیف خدای نامه بوده است. علاوه بر اینها محتمل است که خیلی از قصه‌های (رومان) عاشقانه ویا رزمی فارسی و عربی که در قرون اولی اسلام (قرن دوم تا ششم) برشته انشاء یا نظم کشیده شده و در میان عامه ایرانیان مغلوب و دایر بود و موضوعشان نیز بدستانهای عهد قبل از اسلام و پهلوانان یا سلاطین ایران قدیم یا هند نسبت داده شده نیز در عهد ساسانیان خواه اصل پهلوی آن (ولو مختصرتر) کتباً موجود بوده و خواه مطالب آن در انواء سائر بوده است مانند قصه ویس و رامین (۱) و وامق و عذراء (۲) و خسرو و شیرین و فرهاد (۳) و قصه‌های بهرام گور و داستان گرشاسف و قصه نریمان و سام و کقباد و افراسیاب و قصه کی شکن (۴) و قصه آغش

(۱) این قصه که فعلاً فارسی منظوم آرا در دست داریم از نظم فخر الدین اسعد کرگان در حدود سنه ۴۴۰ باغلب احتمال اصلاً پهلوی بوده چنانکه در مقدمه آن گوید: «ولیکن پهلوی باشد زبانش نداند هر که بخواند یانش» اگر چه معلوم نیست مقصود از «پهلوی» در این شعر همان پهلوی اصطلاحی امروزه بوده ولی مضمون کتاب هم که عشق برادر بخواهر باشه مشکل است بعد از اسلام ترتیب داده شده باشد. در مجل التواریخ گوید: «اندر عهد شاپور اردشیر قصه ویس و رامین بودست.»

(۲) این کتاب اگر چه اسم عربی دارد ولی ظاهراً ترجمه اسم فارسی آن بوده و بقول دو لثناه سمرقندی کتاب وامق و عذراء قدیمی که «حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده» بودند. در عهد عبد الله بن طاهر امیر خراسان (۲۱۳-۲۳۰) در نیشاپور بر او عرضه شد و او حکم بانلاف آن کرد. این کتاب را خصری برشته نظم کشیده بوده ولی امروز نسخه آن در دست نیست و فقط ترجمه ترکی آن در دست است که شاعر عثمانی متخلص بلامعی متوفی در سنه ۹۳۷ آرا از روی نظم عنصری بترکی در آورده. در کتاب الفهرست نسبت کتاب وامق و عذراء بهسل بن هرون کتابدار مأمون خلیفه عباسی که خود از مترجمین پهلوی بهری بود داده شده ولی بعنوان تألیف نه ترجمه و چون اینگونه نویسندگان ماهر در آن زمان کتبی از خود بسبب کتب قدیم ایرانی میدرخانند چنانکه جاحظ در بیان و التبین گوید که کتبی که در دست مردم منسوب بایرانیان قدیم است مشکوک است که آیا واقعاً ترجمه از فارسی است ویا این المقتع و سهل بن هرون و غیرها خود پرداخته و نسبت بایرانیان داده‌اند و نیز میدانیم که سهل بن هرون کتاب ثله و عفر نظیر کلیله و دمنه برای مأمون ساخته لهذا اصلی بودن کتاب وامق و عذراء قدیمی مشکوک به میشود. ابو ریحان بیرون متوفی سنه ۴۴۰ در فهرست کتب خود از جمله ترجمه قصه وامق و عذراء را میشارد. در مجل التواریخ گوید که «اندر آخر دارا بن داراب قصه وامق و عذراء بودست در زمین یونان و بعضی گویند بهمد پدرش...» و در تاریخ گریه گوید بهمد اسکندر مکدونی بوده.

(۳) مقصود خسرو پرویز است و شیرین یا «سیرا» زن مسیحی آرامی (سربانی) او بود و فرهاد از سپهبدان پرویز بوده که بنا بر افسانه‌ها عاشق شیرین بود. این قصه تاریخی نیست ولی بعضی از حکایات شیرین و خسرو در کتاب المحاسن و الأضداد جاحظ نیز موجود است و شاید در زبان پهلوی اصل افسانه‌ای کوچکی داشته.

(۴) اسم این سه داستان اخیر و همچنین دو قصه مذکور بعد از آن در مجل التواریخ آمده که گوید این حکایات را از کتاب شاهنامه مشهور ابو المؤید بلخی [نثر ابو المؤید...] اقتباس کرده و از ایترار معلوم میشود که در آن شاهنامه که ما در شماره ۲ و ۸ کاهه از آن سخن رانیدیم و ظاهراً در اوایل قرن سوم هجری تألیف شده این قصص موجود بوده و لهذا حکم آنها مثل داستانهای نیست که بعد از فردوسی تقلید او ساخته شده مثل فرامرزنه و سام‌نامه و جهانگیر نامه و برزنامه و بهمن نامه و بانو گشتاسب نامه و داراب نامه و قهرمان نامه و هوشنگ نامه و فنونرنامه و طهمورث نامه و قران حبشی و حکایت جشید و قصه کوشیل دندان که زول موهل در

مسعودی در سنه ۱۱۳ برای هشام بن عبد الملک ترجمه شد (۱) ولی ابتدا در زمان عباسیان بود که بواسطه انتقال پایتخت خلافت بچوار طیسفون (مداین) پایتخت ساسانیان ترجمه کتب پهلوی از طرف ایرانیان زردشتی مذهب و عربی دان و یا جدید الاسلام رواج یافت و یکی از اولین مترجمین که خبر از او داریم مؤلف و مترجم بزرگ ایرانی معروف روزبه پسر دادویه مکی باو عمرو ایرانی زردشتی بود از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم که چون در دست عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس مسلمان شد معروف باو محمد عبد الله بن المقفع بن المبارک گشت (۲). مشار الیه چندین کتاب از

کتاب هشام بن عبد الملک شده داریم و در باب کتب پهلوی نیز مشکوک است و مخصوصاً ممکن است ترجمه‌های جبه بن سالم که پسر همین سالم منشی هشام بن عبد الملک است در زمان خلفای اموی بعمل آمده باشد. جبه پسر ابو العلاء سالم بن عبد العزیز است و سالم ابتدا از مولی سعید بن عبد الملک بن مروان و عتبه بن عبد الملک بوده و بعداً مولی و کتاب هشام و صاحب دیوان او شد و ظاهراً تا وفات هشام در این منصب باقی بود و پس از هشام نیز زنده بود. مشار الیه (یعنی سالم) از اشراف و هم از منشیان معروف زبان عرب و یکی از ده نفر بلغای قرون اولی اسلام بود. وی استاد عبد الحمید بن یحیی (ایرانی الاصل) کتاب معروف مروان بن محمد خلیفه اموی و ظاهراً پدر زن عبد الحمید مزبور بوده. خود سالم ظاهراً ایرانی بوده و از یونانی نیز بعضی رسائل عبری ترجمه کرده و بنا بر آنچه ذکر شد ممکن است جبه پسر وی که کتاب رسم و اسفندیار و قصه بهرام چوین را از پهلوی عبری ترجمه کرده نیز در زمان امویان بوده و مخصوصاً که در کتاب ابن خلکان و بعضی کتب دیگر ذکر شخصی موسوم بابراهیم بن جبه آمده که عبد الحمید کتاب باو نصایحی در خط نویسی داده و از اینقرار ممکن است ترجمه‌های او پیش از ابن المقفع بوده باشد (تولیدیکه بواسطه سهوی که در عبارت کتاب الفهرست نموده جبه را کتاب هشام بن محمد کلی مرقی سنه ۲۰۴ فرض کرده). علاوه بر این ابو عبیده مقرر بن المثنی از اصحاب روایات و مورخین و نسابین بزرگ و معروف متولد در سنه ۱۱۴ و متوفی در سنه ۲۱۰) نیز در کتابی که در اخبار ایران نوشته تاریخ ایران و سلاطین آرا بقول مسعودی از یک شخصی موسوم بعتیر کسری روایت میکند و گوید که عتیر مزبور بقدری در آثار و اخبار و داستانهای ایران و سلاطین آن خبث و شهرت داشت که باسم عتیر کسری اشتهار یافته بود. از این قرار عتیر کسری نیز از مردم اوایل قرن دوم هجری میشود و بعید نیست کتابی نیز داشته است. محمد بن سائب کلی نسبتاً معروف که در سنه ۸۲ در جنگهای محمد بن اشعث با قشون امویان اشتراک داشته و در سنه ۱۴۶ وفات یافته نیز که منشاء روایت پسرش هشام و وی مانند روایتهای زیاد در خصوص تاریخ ایران قدیم و مخصوصاً ماخذ عمده طبری است ممکن است ماخذ گشایی هم در دست داشته است. مسعودی در باب تاریخ اشکانیان در مروج الذهب از هشام بن محمد کلی بروایت او از پدرش نقل میکند. کلی بنا بر آنچه در کتاب المعترین ابو حاتم سجستانی آمده در خراسان نیز بوده است.

(۱) رجوع شود بشماره ۱۰ کاوه صفحه ۱۴ ستون ۲ حاشیه ۲.

(۲) دادویه پدر عبد الله که اصلاً از اهل جور (فیروز آباد حالیه) از بلاد فارس بوده مأمور مالیه (عامل خراج) فارس بود از جانب حجاج بن یوسف ثقفی (یعنی بین سنه ۷۵ و ۹۵ که مدت والیکری حجاج بود در عراق) و بواسطه حیف و میل در مالیه حجاج او را آقدر زد که ناصی و شکسته شد. از زمان نشأت عبد الله (روزبه) بتحقیق خبری نداریم و اگر روایت ابن خلکان که وی در زمان کشته شدنش ۲۶ ساله بوده صحیح باشد باید مشار الیه در حدود سنه ۹۰۴ متولد شده باشد ولی بقول بلاذری در فتوح البلدان مشار الیه در موفقیه صالح بن عبد الرحمن سیستانی از موالی بنی تیم (که پدرش در سنه ۳۰ در سیستان اسیر شد) در سنه ۹۶ از طرف سلیمان بن عبد الملک اموی عامل خراج عراق شد از طرف او عامل خراج بلوک جبله یا یقباد گردید و در اینصورت باید تولد وی خیلی قبل از این زمان بود باشد. مشار الیه در بصره ساکن بوده و پس از سنه ۱۲۷ که یزید بن عمر بن هبیره از طرف مروان بن محمد خلیفه اموی والی عراق شد کتاب پسر او

و بغداد از طرفی زاده و اهل بدع و علما و حکمای ایرانی زادرا دنبال کرده و با زجر و شکنجه میکشند و از طرف دیگر مشغول لشکرکشی رای خاموش کردن قته‌های اکناف مملکت که از این ممر حاصل میشد بودند. اوضاع اجتماعی و روحانی و ادبی و علمی ایران و نهضتهای ملی ایرانیان در قرن اول و دوم اسلام و مخصوصاً نشو و نمای مذهب زردشتی و اختلاط و تأثیر آن در عقاید ایرانیان مسلمان موضوع مستقل و مبسوطی است که تحقیق و تتبع و تشریح جداگانه میخواهد (۱). فقط مقصود ما در اینجا حالت کون و سیر داستانهای ملی و تاریخ بومی ایران و زنده ماندن آنست در طول این ایام تاریک. قرائن قوی در دست است که خشکسالی سیاسی و قحطی شوکت ملی از حاصلخیزی زمینه ادبی و عقلی ایرانیان چندان نکاسته بود و مخصوصاً در قرن اول و دوم و سوم هجرت کتب و رسائل زیادی از مذهبی و علمی در زبان پهلوی تصنیف شده که چند نسخه از آنها که خیلی مهم است برای ما باز مانده و بید نیست که چنانکه مقتضای طبیعی هر انقراض و شکست است در دوره بلافاصله بعد از آن بعل تاریخ بیشتر از همه اهمیت داده شده و کتب تاریخی در گذارش ایام شوکت و جلال بسیار پرداخته شده باشد (۲).

خلفای اموی و مخصوصاً عباسی پس از تسلط بر ممالک و ملل متمدن تر از ملت خود لزوم فراگرفتن ترتیبات اداری منظم‌تری را از مغولین حس کردند و لهذا از اوایل تمدن اسلامی مترجمین و کتب از ملل خارجه و مخصوصاً سریانیهای یونانی دان و ایرانیهای پهلوی خوان استخدام نمودند و کم کم هوسو بخواندن آثار آن ملل متمدن پیدا کردند (۳). از وقتی که زبان عربی در تألیف و کتابت نشو و نما کرده و آلت نگارش کاملی شد ترجمه کتب پهلوی و یونانی عبری شروع شد (غالباً بسبب تشبیه یا امر یکی از بزرگان مسلمین). اگر چه اولین کتاب پهلوی که خبر از ترجمه شدن آن عبری داریم (۴) در صورت صحیح روایت کتابی است که بقول

(۱) امیدوارم عنقریب یک مقاله عمیق در این باب در کاوه انتشار یابد.

(۲) مثلاً نوشته‌های منوچهر موبد خراسان و بهرام بن خورزاد که ماخذ ابن المقفع در نامه تشر بودند و کتاب اردواد (آرتوات؟) بن مورغان موبدان موبد مؤلف تاریخ پردکرد که بعنی در مقدمه خود ترجمه تاریخ طبری از آن حرف میزند و کتاب مشتمل بر صور ملوک ساسانی که مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف از تألیف آن سخن میراند از این جمله اند.

(۳) اطلاعات راجع بتاریخ و عقاید و آداب ایرانیان تا اندازه‌ای پیش از اسلام نیز در میان اعراب انتشار داشته و روابط و مراودات که از مجاورت اعراب لخمی ملوک حیره با ایرانیان و جنگ معروف ذی قار و استیلای ایرانیان بر عین در عهد نوشیروان پیدا شده بود و تأثیر تسلط شاپور ذو الاکناف بر اعراب بقدرکافی کسری و قصه‌های راجع بکشور او را بر عین شناسانیده بود. حتی ثعلبی در کتاب غرر ملوک الفرس دو بیت شعر بحضرت امیر علی بن ابی طالب نسبت میدهد که در آن تمثیل بکار شاپور با قبیله ایاد نموده. نوروز و مهرجان اعیاد بزرگ ایران نیز در میان اعراب بقدری معروف بود که جریر شاعر عرب در هجو اخطل از آن سخن رانده [الجبالیقی در ماده نبروز].

(۴) اگر چه بر حسب معروف ترجمه کتب پهلوی و یونانی در زمان عباسیان شروع شد و حتی مسعودی در مروج الذهب (جلد هشتم صفحه ۲۹۰) از قول محمد بن علی عدی خراسانی گوید که منصور اولین خلیفه بود که برای او کتب از زبان عجمی عبری ترجمه شد ولی این فقره در باب کتب یونانی صحیح نیست زیرا که در عهد امویان نیز قطعاً که ویش ترجمه‌ها بعمل آمده و خبر از ترجمه‌هایی که برای خالد بن یزید بن معاویه و سالم

اصفهان و بیرونی و ابن آندیم و بلعی و مؤلف مقدمه قدیم شاهنامه و مؤلف مجمل التواریخ این اسامی را پشت سرهم و بهمان ترتیب با اندکی کم و زیاد می‌برند و از این رو میشود گمان کرد که این ترتیب تاریخی است. اسامی این کتب که یا ترجمه مستقیم (نقل) و یا تهذیب (اصلاح^(۱)) یا تحریر و جمع (۲) خداینامه‌اند (۳) از این قرار است: سیر ملوک الفرس ترجمه محمد بن الجهم برمکی (۴)، تاریخ ملوک الفرس که از خزانه مأمون استخراج شد، سیر ملوک الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی (۵)، سیر ملوک الفرس ترجمه یا جمع محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی (۶)، تاریخ ملوک نبی ساسان ترجمه یا جمع هشام بن قاسم اصفهانی، تاریخ ملوک نبی ساسان اصلاح بهرام بن مردانشاه موکد و ولایت شاپور از ایالت فارس (۷) و تاریخ ساسانیان تألیف موسی بن عیسی الکسروی (۸) (خسروی). در الآثار الباقیه بیرونی یک کتاب سیر الملوک بهرام بن

(۱) Rédiger (۲) Recension

(۳) جزء اصفهانی صریح گوید «در کتاب خداینامه که چون بری ترجمه شد آنرا

کتاب تاریخ ملوک الفرس نامیدند»

(۴) محمد بن الجهم برمکی منجم و شاعر معروف عهد مأمون بود که زاجحه طالع مأمون را درست کرد و از طرف مأمون بواسطه انشای چند بیت شعر حاکم دینور و همدان و نهاوند و سوس شد پس از وفات مأمون و جلوس معتصم ظاهراً مزول و منضوب بوده و حتی معتصم حکم بقتل او داد و فقط بواسطه اصرار احمد بن ابی داود خلاص شده و حبس شد. و فاش معلوم نیست و شاید خیلی بعد از جلوس معتصم (۲۱۸) زیسته ولی چون حافظ در کتاب البیان و التبيين از او روایت میکند احتمال می‌رود که ناعهد خلیفه و اتق بالله نیز زنده بوده است. لقب برمکی شاید بواسطه بودنش در خدمت برامکه بوده.

(۵) زادویه بن شاهویه علاوه بر کتاب مذکور در متن یک کتاب دیگر نیز داشته در علت اعیاد ایرانیان که ظاهراً آنهم بزبان عربی بوده و بیرونی در الآثار الباقیه مکرر از آن کتاب نقل کرده. کلمه داود باهری که در بعضی از نسخ مقدمه قدیم شاهنامه جزو اسامی مؤلفین سیر الملوکها آمده شاید تصحیف همین «رادوی ساهوی» بوده که بی نقطه و بدون هاء بدل فقه در آخر ثبت شده و غلط نشاخ آنرا بان شکل در آورده. بقول ابن خردادبه زادویه لقب ملوک سرخس بوده. زادویه و ابن المقفع و محمد بن الجهم هر سه ظاهراً مستقیماً از خداینامه پهلوی ترجمه کرده‌اند ولی سایر مؤلفین آن کتاب را تهذیب نموده‌اند.

(۶) تاریخ حیات ابن مؤلف معلوم نیست ولی اگر بشود او را نوه مطیار نامی از بزرگان اصفهان فرض کرد که در موقع استیلای عرب و فرار بزدجرد در سنه ۳۱ در اصفهان سربلند کرده و برضه عربها برخاست در این صورت ممکن است زندگی او را در اوایل یا اواسط قرن دوم هجری بگذاریم و یکی از متقدمین مؤلفین این کتب میشود (۷) ابن مؤلف و کتاب او بیشتر از سایرین معروف و مقبول بوده و شاید سبب آن مفضل تر بودن آن بوده. بقول جزء اصفهانی مشار الیه بیست و اند نسخه از خداینامه را جمع آوری کرده و از روی مطابقت اختلافات آنها تواریخ ملوک ایران را اصلاح کرد. جزء و مؤلف مجمل التواریخ خیلی از کتاب او نقل میکنند و این کتاب ظاهراً تهذیب سیر الملوک بوده. ترجمه خداینامه زیرا که در کتاب جزء آنرا «اصلاح» اسم میدهد. تاریخ زندگی بهرام بنا معلوم نیست. مردانشاه که اسم پدر اوست اسم پسر زادان فروخ بن پیری گشگری کاتب حجاج یوسف نیز بوده که پس از عمر دراز در سنه ۸۲ کشته شد. بارون روزن را در خصوص کتاب بهرام عقیده بر آنست که بکلی از روی تحقیق و اجتهادات خود اوست و ترتیب تواریخ او بکلی مصنوعی است. (۸) موسی بن عیسی خسروی که اسمش در مقدمه تاریخ طبری فارسی و کتاب المعاسن والأضداد جاحظ و در کتاب الفهرست و مجمل التواریخ آمده ظاهراً در اواسط قرن سوم میزیسته و شاید کتاب خود را در باره سلاطین ساسانی در حدود سنه ۲۵۳ نوشته است زیرا که جاحظ (متوفی در سنه ۲۵۵) کتاب المعاسن را در اواخر عمر

پهلوی بری ترجمه کرده که اسامی آنها در کتاب الفهرست تألیف ابن آندیم که در سنه ۳۷۷ تألیف شده مذکور است از کتبی که مشار الیه از پهلوی بری ترجمه کرده خیلی کم باقی است و فقط چند تا بواسطه باقی ماندن اسم آنها در کتب قدیمه عربی و فارسی بر ما معلوم است مثلاً آئین نامه و کلیله و دمنه و کتاب مزدک و کتاب التاج در سیرت نوشیروان و کتاب البتیه در مراسلات و کتاب الآداب الکبیر و کتاب الآداب الصغیر و خداینامه (۱). بلاشک مهم‌ترین کتب ترجمه‌های وی همین کتاب اخیر است که در اندک زمانی معروف شده و در تمام عالم اسلامی و مخصوصاً در عراق عرب و ایران و ماوراء النهر شهرتی بسزا یافت و اقبال اعراب از حیث هوس بشنیدن داستانهای ایران و شوق ایرانیان باجای تاریخ عظمت و افتخار خود بر انتشار این کتاب افزوده و در اندک زمانی تهذیبها و اصلاحهای مختلف از آن و همچنین ترجمه‌های دیگر مستقیم زیاد از خداینامه پیدا شد که بدبختانه مانند خود ترجمه ابن المقفع فقط اسم چندتا از آنها بر ما معلوم است و مأخذ عمده متأخرین بوده‌اند. حمزه

داود بن یزید بود. داود در سنه ۱۳۲ در دست عباسیان کشته شد و پس از آن عبد الله بن المقفع در خدمت عیسی بن علی بن عبد الله بن العباس و برادر او سلیمان (که حاکم بصره بود) داخل شد و منشی عیسی بود برای کرمان (عیسی بن علی در سنه ۱۳۲ والی فارس و کرمان شد) و در دست او مسلمان شد. بعدها در پیش سلیمان و عیسی مانده و تا سلیمان حاکم بصره بود (ثانیه رمضان سنه ۱۳۹) ظاهرآ در خانواده ایشان بوده و پسران اسمعیل بن علی برادر سلیمان را تعلیم میکرد و در همان خانواده علم فصاحت عربی را از ابو الجاموس نور بن یزید اعرابی که گاهی بصره آمده و بر سلیمان بن علی نازل میشد اخذ میکرد و بالأخره بواسطه خدمت بهمان خانواده در موصی که منصور خلیفه بمسوی خود عبد الله بن علی (برادر عیسی و سلیمان) امان نامه میداد (بقول طبری در سنه ۱۳۹ و بقول یعقوبی در سنه ۱۳۷) وی امان نامه را نوشت و بواسطه سختگیری او در تا کید امان مورد کین خلیفه شد و بهین جهت بعدها در دست سفیان بن معاویه حاکم بصره و جانشین سلیمان بفرض شخصی و باقیهلم زندگی بزجرهای و حیثانه کشته شد که بعضی روایات با اشاره خود منصور بود [بغلب احتمال در سنه ۱۴۰ یا ۱۴۱]. ابن المقفع یکی از فصاحتی درجه اول در زبان عربی بود و ابن مقفه وزیر معروف او را یکی از ده نفر بلغای عرب میشمارد علاوه بر این شاعر نیز بوده ولی شعر کم داشته و ابو تمام اشعار او را در حماسه درج کرده و اصمعی کتب او را مدح کرده. مشار الیه با خلیل بن احمد (متوفی سنه ۱۷۰) بواسطه عبّاد بن عبّاد علی (متوفی در سنه ۱۷۹) ملاقات کرده و چند روزی با هم بودند. ابن المقفع متهم بزندگی بود و در نثار القلوب ثمالی و پرا جزو زندان و از ظرفا خوش لباس و خوش معاشرت میشمارد و مهدی خلیفه عباسی او را منشا کتب زنده نامیده و با وجود این در میان مسلمین قدر بلندی داشته بدرجه‌ای که ابن الفقیه (احمد بن محمد بن اسحاق بن الفقیه الهدانی که در حدود سنه ۲۹۰ تألیف کرده) او را از اشراف معروف ایرانیان در اسلام میشمارد. تاریخ گریه حمد الله مستوفی نیز او را از زندان شمرده و نسبت میدهد که او ماهها سعی کرد تا نقیض قرآن انشا کند ولی بظلمت او در عهد الهادی بالله خلیفه عباسی (۱۶۹-۱۷۰) میگذازد.

(۱) اسامی این کتب در کتاب الفهرست ثبت است و علاوه بر اینها بقول الفهرست چندین کتاب در منطق و طب که از یونانی پهلوی ترجمه شده بود ابن المقفع بفارسی ترجمه کرده و کتساب قاطینورپاس (مقولات عشره) ارسطاطالیس و باری آرمینیس یونانی را هم (شاید از روی ترجمه پهلوی آنها) مختصر کرده و کتاب نموده که اقتباسی از کتاب اولی در مفاتیح العلوم خوارزمی (ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف الکاتب) موجود است. علاوه نامه معروف شمس هربدان هربد اردشیر بابکسان را بشاهزاده طبرستان نیز ترجمه کرده که امروز متن فارسی مترجم از عربی آن در دست است. همچنین بقول مسعودی در مروج الذهب بروایت از محمد بن علی عبیدی خراسانی ابن المقفع بعضی کتب مانی و ابن دیصان و صریحون را نیز بری ترجمه کرده بوده است.

مهران اصفهانی (۱) نیز علاوه ذکر شده (۲) و همچنین یک کتابی در همین زمینه از بهرام هروری زردشتی (۳) مذکور شده. باهمی نیز در مقدمه ترجمه تاریخ طبری سه کتاب دیگر علاوه میکند و آن تاریخ پادشاهان فارس (۴) و کتاب ساسانیان (۵) و تاریخ یزدگرد تألیف موبدان موبد اردواد مورغان (۶) است. دیباچه قدیم شاهنامه فردوسی در این باب کمال شباهت بمقدمه بلعی دارد و فقط اسم «فرخان موبد ابن یزدگرد» (۷) علاوه می کند. کتاب الفهرست هم کتاب سیره الفرس المعروف باختیارنامه (خدای نامه؟) را که ترجمه اسحق بن یزید (۸) است علاوه میکند. یک مؤلف دیگر را هم میشناسیم که از بعضی جهات اهمیت دارد و اگر چه اسم کتاب او بر ما معلوم نیست ولی

خود نوشته و در آن کتاب مطالب متعددی راجع بسلاطین ساسانی از کسروی نقل میکند و بقول بیرونی در الآثار الباقیه کسروی از موبد متوکل در باره عید مهرگان روایت میکند و لهذا وی معاصر این موبد میشود و او چنانکه بیاید در عهد منتصم و متوکل و شاید بعد از آن نیز میزیست و هم کسروی (بنقل حمزه اصفهانی از او) شکایت از اختلاف و اختلاط تواریخ سلاطین ایران و اختلاف زیاد نسخه های خدای نامه کرده و گوید بجهت رفع این اختلافات و اصلاح تواریخ در سراهه با حسن بن علی همدانی رقام بیش حاکم آنجا علاء بن احمد جمع شده و تحقیقات کردیم و چون علاء بن احمد آزدی عامل یوسف بن محمد بن یوسف سرروزی و الی ارمنستان بود [که در سنه ۲۳۴ (بقول بلاذری) و ۲۳۶ (بقول طبری) و الی شمه و در سنه ۲۳۷ کتبه شد] و در سنه ۲۵۰ و ۲۵۱ از طرف بنا معروف بشرابی باز عامل خراج ارمنستان بوده و بعدها در سنه ۲۵۲ حاکم آذربایجان بوده و در سنه ۲۶۰ مقتول شد لهذا ممکن نیست که بیش از سنه ۲۵۱ حاکم مراهه بوده باشد و لابد کسروی کتاب خود را بعد از این تاریخ نوشته است. کسروی کتابی نیز در خصوص نوروز و مهرگان داشته که جاحظ و بیرونی مطالب راجع بنوروز و مهرگان منقول از کسروی را ظاهراً از همان کتاب نقل کرده اند و ظاهراً همان کتاب است که در تاریخ طبرستان محمد بن اسفندیار (تلخیص انگلیسی) بملط باسم بیروز و مهرگان [بیروز و مهرگان] موسی بن عیسی السروی [الکسروی] نسبت داده شده و باز همان کتاب است که در کتاب الفهرست بملط بابو الحسین علی بن مهدی کسروی اسناد داده شده. در کتاب الفهرست موسی کسروی را بصفت کتاب توصیف کرده که معنی صاحب دیوان دارد. غیر از مشار الیه سه نفر دیگر نیز بملط کسروی ملقب بوده اند که عبارت است از علی بن مهدی سابق الذکر و یزدجرد مهبندان که هر دو در زمان معتضد بودند (۲۷۹-۲۸۹) و ابو القاسم الکسروی اردستان اصفهانی مقیم بخارا (از اواخر قرن چهارم).

بارون روزن در مقاله مشروحه که در باره خداینامه در مجله روسی سابق الذکر نوشته بواسطه غم مقبالتی که از کتاب موسی کسروی در مجل التواریخ و کتب جاحظ و حمزه اصفهانی مانده و جود کتاب سیر الملوک کسروی و منوله محتویات آنرا تا اندازه ای روشن نموده و ثابت کرده که آن کتاب در دست حمزه و مؤلف مجل بوده و خیلی مطالب مأخوذه از روایات هندی در آن مندرج بوده و ترجمه مستقیم خداینامه نبوده بلکه تالیفی مبنی بر آن اساس بوده است.

(۱) از نسب و تاریخ زندگی این مؤلف اطلاعی در دست نیست. نه نفر مهران نام از اهل اصفهان میدانیم که یکی پدر حیدر کاتب از منشیان برامکه و دیگری مهران پدر قتیبه از نحوین کوفه متوفی سنه ۲۰۰، سومی مهران بن خالد پدر احمد بن مهران از اوایل قرن سوم است. چون اسم او هم در مقدمه بلعی بطبری و هم در مقدمه قدیم شاهنامه ذکر شده لابد بیش از اواسط قرن سوم بوده است.

(۲) الآثار الباقیه صفحه ۹۹.
(۳) این کتاب یکی از مأخذ شاهنامه ابو علی بلخی شاعر بوده.
(۴) اصل اسم ظاهراً آردوات است که اغلب در عربی آذرباد شده و شاید آذرباد موبد بغداد که بیرونی بعضی مطالب از او نقل میکند و بقول یوستی در حدود سنه ۲۰۰ میزیست همین شخص باشد.

(۵) رجوع کنید بصفحه ۸ ستون ۱ از همین شماره.
(۶) از این مؤلف و حال و تاریخ او چیزی برنگارنده معلوم نیست.

مطالبی از او در دست مانده که اهمیت کتاب را معلوم میکند. این مصنف ابو جعفر زردشت بن آذرخورد موبد معروف بتوکل است که معجم البلدان (۱) او را «محمد متوکل» و بیرونی (۲) «موبد متوکل» و ابن الفقیه (۳) «المتوکل» و در کتاب خطی گننام که ذکرش خواهد آمد «ابو جعفر زرادشت بن احرا الموبد القمی کان فی خلافة المعتصم» مینامد. در کتاب الفهرست هم (صفحه ۳۰۵) «المربد [الموبد] الأسود الذی استدعاه المتوکل فی ایامه من فارس» مینامد که استخراجاتی از کتاب کلبله و دمنه کرده و کتابی برداشته. اولین بار یوستی حدس زده که «احراء» در کتاب گننام همان آذرخورد است. از این قرار مشار الیه موبدی بوده زردشتی در فارس که متوکل خلیفه (۲۳۲-۲۴۷) او را از فارس بیغداد طلبیده و در دربار او بوده و شاید بهمین جهت معروف بتوکل بوده و در ایام معتصم خلیفه هم (۲۱۸-۲۲۷) اسمش شهرت داشته است و ممکن است تألیفات وی در آن زمان بوده و در عهد متوکل بدست خلیفه مسلمان شده و تغییر اسم داده و محمد نامیده شده باشد (۴).

از این کتب که نماینده مستقیم خدای نامه و سایر کتب پهلوی بودند هیچ کدام در دست نمانده و مانند همه کتب علمی تمدن اسلامی طوفان استیلای مغولهای وحشی اثری از آنان نگذاشته است. حمزه اصفهانی که در سنه ۳۵۱ کتاب خود را نوشته (۵) هفت کتاب سیر الملوک او را علاوه مال کسروی در دست داشته ولی قطعات بعضی از این کتب و بالخصوص مال ابن المقفع و الکسروی و بهرام موبد در کتب موجوده مانده است. در قرون اولی هجرت و مخصوصاً از ابتدای خلافت عباسیان تا تألیف شاهنامه فردوسی بقدری تألیفات در باب ایران قدیم و آثار و عقاید و تاریخ و آداب و مذهب آن و همچنین ترجمه کتب پهلوی و سریانی ایرانی المنشاء زیاد بود که این دوره را بحق عهد شاهنامه ها و رستخیز روح ملی ایران توان نامید. در این دوره علاوه بر کتب سیر الملوک و امثال آن راجع بتاریخ ایران و یا قصه های پهلوی مقدار زیادی از کتب پهلوی دیگر نیز برمی ترجمه شد و هم کتب زیادی برمی راجع بایران قدیم تألیف شد و ما مختصری از اسامی کتب و مترجمین و مؤلفین معروف محض اطلاع بر سرمایه زیادی که از ایران قدیم در دست بوده در ذیل کلام ثبت میکنیم. لکن پیش از این کار میخواهیم در خصوص مهمترین کتب داستان ایرانی یعنی خداینامه و ترجمه اسامی آن یعنی سیر ملوک انفرس ابن المقفع چند کلمه بیشتر توضیح بدهیم و در شماره آینده باین کار خواهیم پرداخت.

(۱) جلد ۳ صفحه ۱۸۵. (۲) الآثار الباقیه صفحه ۲۲۳.

(۳) کتاب البلدان تألیف ابو بکر احمد بن محمد الهمدانی صفحه ۲۴۷.

(۴) کسروی (بنقل بیرونی از او) از موبد متوکل در باب روز مهرگان روایت میکند و گوید از وی شنیدم [الآثار الباقیه صفحه ۲۲۳] و ابن الفقیه در باره آتش آذر خشنسب شرحی از او نقل میکند که در ضمن آن از وقایع سال ۲۸۲ سخن میراند. لهذا اگر مصداق همه این اسامی و القاب چنانکه حدس زدیم یک شخص باشد باید خیلی عمر کرده باشد که در ایام معتصم (متوفی سنه ۲۲۷) نامدار بوده و پس از سنه ۲۸۲ مأخذ روایات یا منشاء تألیفات بوده باشد. حمزه اصفهانی کتاب متوکل را در دست داشته و در کتاب التصحیف خود از متوکل نقل کرده. م
(۵) کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الأنبیاء.